

مروری بر ویژگی های تاریخ معاصر ایران

امیر سعید- الهی

به همین علت بررسی زندگی و سرنوشت شاهان آخر ایران می تواند مارا با تراژدی دردناکی که بر سراسر زندگی آنان و نیز بر تاریخ این ۷۲ سال حاکم بوده آشنا کند. به عبارت دیگر، آخرین شاهان ایران از محمدعلی شاه تا محمدرضا شاه اساساً با وجود روبرو شدن با شرایطی جدا و متمایز از سایر پادشاهان این سرزمین نخواستند یا نتوانستند خود را با شرایط تازه ای که زائیده اوضاع و احوال بین المللی و نیز پیشرفت های فنی بشر بود هماهنگ کنند و مقاومت آنان در برابر این عوامل سرانجام باعث شد که یکی پس از دیگری راه تبعید و مرگ در غربت در پیش گیرند و این سرنوشتی بود که پیش از آن گریبان سایر فرمانروایان خود کامه این سرزمین را بدین شکل نگرفته بود.

در این نوشته با دیدی نو حوادث و تحولات سیاسی و تاریخی این دوره را مرور خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که تاریخ ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی را نباید ادامه تاریخ سنتی ایران به شمار آورد. اول بخاطر عوامل تازه ای که در این دوره وارد صحنه سیاسی ایران شد؛ دوم بخاطر آنکه تحولات این دوره اساساً به گونه ای رقم خورد که سرانجام به قطبی شدن صحنه سیاست و استقرار حکومت دینی در ایران منجر گردید. ابتدا باید دید چه عوامل تازه ای در این دوره سدر راه شاهان برای اعمال قدرت سنتی گردید.

این عوامل را می توان به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد که هر یک طیف وسیعی از تحولات و پدیده های سیاسی و تاریخی را در بر

از آغاز قرن بیستم و بخصوص از انقلاب مشروطه (۱۹۰۶ م) به بعد عواملی نو در جامعه جدید ایران به ظهور پیوست که تا آن موقع از نظر تاریخی و سیاسی در کشور ما سابقه نداشت. ظهور این عوامل در مجموع باعث شد که آخرین شاهان ایران، از محمدعلی شاه تا محمدرضا شاه که مدت ۷۲ سال بر ایران سلطنت کردند، خود را تحت شرایطی بکلی متفاوت از سایر شاهان ایران احساس کنند و در واقع با عملکرد و نفوذ این عوامل و پدیده ها بود که شاهان مذکور با سرنوشت و عاقبتی مشترک و کاملاً متمایز از سایر شاهان ایران، سرانجام طومار نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران را درهم پیچیدند.

در ۷۲ سال، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، کشور ما یکی از بحرانی ترین و حساس ترین سالهای تاریخ خود را نیز از سر گذراند و در این مدت حوادث گوناگونی در تاریخ ایران روی داد که در عین شباهت به یکدیگر هر یک در نوع خود بدیع و تازه بود و به همین جهت می توان گفت که جامعه شناسی تاریخی و سیاسی این دوره از هر حیث با بافت سیاسی و اجتماعی ادوار قبلی تاریخ ایران یکسره متفاوت است. زیرا شاهان این دوره تحت تاثیر عواملی بودند که در دوران پادشاهان قبلی وجود نداشت. در واقع تضاد عمده در این دوره از تاریخ ایران آن است که آخرین شاهان ایران در حالی که با شرایط تازه ای روبرو بودند به جای پذیرش این شرایط و انطباق دادن خود با آن، کماکان بر شیوه های سنتی سلطنت و اداره کشور، یعنی روش پادشاهان سلف، پافشاری می کردند.

شاه را از مسئولیت مبرامی دانست و صراحت داشت که «سلطنت ودیعه‌ای است الهی که از طرف ملت به شخص پادشاه تفویض گردیده است» و بر اساس قانون، شاه صرفاً به صورت مظهر وحدت ملی ایران و نمادی از تداوم کشور درمی آمد و می بایست امور اجرایی را به قوه مجریه بسپارد و این قوه مجریه بود که در برابر مجلس مسئول شناخته می شد. بنابراین شاه نمی توانست به اختیار خود در امور مملکت مداخله کند و برای کسی یا کسانی خط و نشان بکشد.

این شرایطی بود که قبلاً به هیچ یک از شاهان قبلی ایران تحمیل نشده بود و مثلاً محمدعلی شاه هنوز پدربزرگ مقتدر خود را به خاطر می آورد که «قبله عالم» بود و جان و مال «رعیت» (مردم) تماماً در اختیار او بود. هر چهار پادشاه آخر ایران با این مسئله درگیر شدند یعنی نمی خواستند یا برایشان قابل قبول نبود که قدرت خود را بعنوان شخص اول کشور از دست بدهند و در واقع گرایش آنان به استفاده از روشهای سنتی قدرت مانع از آن بود که بتوانند با قوه مقننه که تا آن زمان سابقه وجودی در تاریخ ایران نداشت کار کنند و خود را مقید به چهارچوب پدیده تازه‌ای به نام قانون اساسی بنمایند.

محمدعلی شاه که در زمان ولایتعهدی قانون اساسی را امضاء کرده بود از دعوت نمایندگان مجلس به مراسم تاجگذاری خود امتناع نمود و به دنبال ترور اتابک (۸ شهریور ۱۲۸۶ ش) و سعی ناصرالملک در محدود کردن قدرت شاه و سوء قصدی که به شاه در بهمن همان سال صورت گرفت با هدایت دولت تزاری روس در دوم تیر ماه ۱۲۸۷ ش یعنی ۱۶ ماه پس از تصاحب تاج و تخت، مجلس شورای ملی را توسط لیاخوف به توپ بست و تعطیل کرد.

اما احمدشاه ضعیف تر از آن بود که بتواند با رجال و نمایندگان استخواندار وقت مقابله جدی کند ولی شانس با او بود و حوادث داخلی و تحولات بین المللی از جمله اولتیماتوم روس در مورد شوسترو مهاجرت جمعی نمایندگان به کرمانشاه در جنگ جهانی اول به کمک او شتافت و مجالس دوم (۹۰-۱۲۸۸ ش) و سوم (۹۴-۱۲۹۳ ش) بر اثر همین حوادث خودبخود تعطیل شد و در واقع دوره سلطنت ۱۶ ساله احمدشاه عملاً ۹ سال بدون مجلس بود و بدین ترتیب مانع جدی در برابر وی از این نظر وجود نداشت؛ هر چند خود او هم پادشاهی قدرتمند نبود و بیشتر می خواست در قالب یک پادشاه مشروطه قرار گیرد.

اتفاقاً کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش نیز از این نظر در شرایط مناسبی صورت گرفت زیرا در آن هنگام مجلس دوران فترت را می گذراند و بنابراین رضاخان میرپنج مانعی از این نظر در مقابل خود نداشت. دوره

می گیرد. بخش عمده‌ای از این تحولات معلول آشنایی ایرانیان با نهادها و تأسیسات سیاسی و اجتماعی غرب در اواخر قرن نوزدهم میلادی و گسترش تفکرات غربی در امر سیاست و حکومت بود که منجر به انقلاب مشروطه شد. این انقلاب خود موجد مفاهیم و تاسیساتی همچون مجلس، قانون اساسی، افکار عمومی، احزاب سیاسی و... گردید که تا آن موقع در جامعه ما سابقه نداشت. از سوی دیگر حوادث و برخوردهای بین المللی چون جنگ‌های جهانی و فروپاشی امپراتوری‌های کهن که همگی در قرن بیستم رخ داد دسته دیگری از این تحولات را تشکیل می دهد که به شدت بستر آرام حوادث و وقایع را در کشور ما تحت تاثیر قرار داد و باعث برهم خوردن موازنه سیاسی اجتماعی گردید.

در گروه عوامل داخلی باید از مسئله نفت، تفکرات چپی، انقلاب، کودتا، تروریسم، روحانیت سیاسی، دانشگاه و... بعنوان عوامل مهم تحولات تاریخی در این دوره نام برد که تا قبل از قرن بیستم اصولاً این گونه پدیده‌ها در تاریخ ایران حضور نداشت و همگی مختص به این دوره از تاریخ ایران می باشد.

شک نیست که در کنار پدیده‌های سیاسی و فرهنگی باید به نقش پدیده‌های فنی و تکنولوژی‌های ناشی از تمدن غرب و اختراعاتی که به تدریج از آغاز قرن بیستم وارد ایران شد توجه کرد، چرا که این نوع پدیده‌ها از جمله تکنولوژی استخراج نفت، اختراع راه آهن، هواپیما، اتومبیل و... که در تاریخ قبلی ایران بی سابقه بود نیز در تحولات تاریخی این دوره نقش مهمی بازی کرده است. در زیر به بررسی بیشتر نقش هر یک از موضوعات فوق در ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی خواهیم پرداخت:

۱- تاسیس نهادهای سیاسی غربی در ایران :

نخستین عامل، نهادها و مؤسساتی بود که عمدتاً در غرب نضج گرفته و با انقلاب مشروطه وارد ایران شد و مهم ترین و بزرگترین آنها قانون اساسی بود و قوه مقننه که در آخرین روزهای حیات مظفرالدین شاه به وجود آمده بود و در برابر قدرت و خودکامگی شاهان ایستادگی می کرد و آخرین شاهان از محمدعلی شاه تا محمدرضا شاه همواره با مشکل بزرگ چگونگی ایجاد موازنه میان مجلس و شاه روبرو بودند و بنابراین برای دفع این عامل ضد قدرت خود به تمهیدات گوناگون متوسل می شدند. از همان آغاز بدیهی بود که ایجاد یک نهاد غربی در حکومتی مبتنی بر ساختارهای قبیله‌ای به ایجاد نقش و عکس العمل‌های گوناگون منجر خواهد شد. قانون اساسی که ثمره انقلاب مشروطیت بود

چهارم مجلس از تیرماه ۱۳۰۰ ش یعنی پنج ماه پس از کودتا آغاز شد و تا تاجگذاری سردار سپه در اردیبهشت ۱۳۰۵ ش و قبضه کامل قدرت توسط او چندسالی طول کشید تا رضاشاه توانست بر این نهاد نوپا در تاریخ ایران فایق آید. وی در مجلس ششم هم که در آغاز پادشاهی او تشکیل شد حضور افرادی چون مدرس و مصدق را به هر زحمتی بود تحمل کرد اما «از دوره هفتم مجلس، رژیم دیکتاتوری بر قوه مقننه استیلا یافت و برای انتخابات لیست دولتی معمول گردید و این ترتیب تا سال ۱۳۲۰ ش دوام یافت.»^۱

محمدرضاشاه نیز با این نهاد نوپادست و پنجه زیادی نرم کرد. هر چند پس از سقوط رضاشاه مجلس به صورت یکی از مراکز مهم قدرت درآمد و شاه هم تا حدودی - شاید به علت تربیت غربی و تاثیرپذیری او از فرهنگ و نفوذ غرب - به این واقعیت گردن گذاشت اما سرانجام نتوانست به این نقش ادامه دهد «و با تشکیل مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ ش بر اختیارات خود در مقام سلطنت افزود و اعطای حق انحلال مجلس یا مجلسین به شاه عملاً قوه مقننه را در مقابل وی تضعیف نمود. شاه همچنین با تشکیل مجلس سنا که نیمی از اعضای آن از طرف خود او منصوب می شدند قوه مقننه را کاملاً تحت انقیاد خود در آورد زیرا شاه همواره اکثریت سنرا در اختیار خود داشت.»^۲

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش هم در دوران فترت مجلس روی داد و شاه با قبضه کامل قدرت و انجام انتخابات فرمایشی سرانجام راه پدر را در پیش گرفت و باز هم با استیلای شاه بر قوه مقننه برای انتخابات لیست دولتی معمول گردید و این ترتیب تا سال ۱۳۵۷ ش ادامه یافت.

بدین سان آخرین شاهان ایران در برابر قوه مقننه تقریباً روشی یکسان در پیش گرفتند و هر چهار نفر (با کمی اغماض در مورد احمدشاه) به سنت پادشاهان قبلی یعنی سرکوب و کنار زدن موانع با توسل به قدرت روشی که همواره بر تاریخ ایران حاکم بود - روی آوردند.

۲- مطرح شدن «افکار عمومی» در ایران:

دومین عاملی که از آغاز قرن بیستم و همزمان با شروع پادشاهی محمدعلی شاه در جامعه ایران ظاهر شد مسئله «افکار عمومی» بود که خواه و ناخواه می بایست - هر چند با بی میلی - مورد توجه دستگاه حاکم قرار گیرد. ظهور عامل «افکار عمومی» به معنای امروزی آن در معادله قدرت، خود حاصل گسترش وسایل ارتباط جمعی و از جمله تأسیس روزنامه در ایران و توسعه مدارس و تعلیم و تربیت عمومی و ایجاد ارتباط میان ایرانیان و خارجیان بود. اما با انقلاب مشروطه و تشکیل احزاب سیاسی که به افکار عمومی جهت می داد این عامل از اهمیت بیشتری

برخوردار شد و در واقع خود را به دستگاه حاکم تحمیل کرد. البته با تأسیس رادیو و سپس تلویزیون و انحصار آن توسط دولت، دستگاه حاکم موفق شد افکار عمومی را تا حدودی در جهت منافع سیاسی و اقتصادی خود هدایت کند، ولی بطور کلی برخورد آخرین شاهان ایران با این عامل نیز خشن و سرکوبگرانه بود و استفاده از سانسور برای کنترل جراید و انحلال و سرکوب احزاب و گروههای سیاسی مخالف دولت چه از طریق تصویب قوانین و چه از طریق توسل به روشهای پلیسی تقریباً در زمان هر چهار پادشاه مورد بحث روش معمول برای کنترل افکار عمومی به شمار می رفت. اعدام یا ترور روزنامه نگاران مبرز و مبارزی چون صوراسرافیل (در زمان محمدعلی شاه)، میرزاده عشقی (در زمان احمدشاه)، فرخی یزدی (در زمان رضاشاه) و محمد مسعود (در زمان محمدرضا شاه) از جلوه های بارز توسل رژیم به وسایل خشونت آمیز برای کنترل افکار عمومی بود که پیش از آن سابقه نداشت و روشهایی که آخرین شاهان برای این منظور به کار بردند تقریباً یکسان بود.

۳- رواج احزاب سیاسی:

از دیگر پدیده های بی سابقه در این دوره از تاریخ ایران، تشکیل و گسترش احزاب سیاسی بود که طبعاً بعنوان یکی از اهرمهای فشار، آخرین شاهان ایران را در تنگنا قرار می داد. ریشه های تشکیل احزاب سیاسی و گروههای فشار در ایران به آغاز تأسیس «فراموشخانه» توسط میرزا ملکم خان ناظم الدوله در حدود سال ۱۲۷۵ ق باز می گردد. به عبارت دیگر، فراموشخانه را می توان اولین گروه فشار سیاسی به سبک جدید در ایران به شمار آورد. فراموشخانه در واقع محفلی برای بحث و گفتگوی سیاسی میان نخبگان آن زمان بود که البته مدت زیادی دوام نیاورد و به دستور ناصرالدین شاه برچیده شد.

با انقلاب مشروطه و بخصوص پس از آغاز دوره استبداد صغیر، انجمن ها و احزاب سیاسی گوناگونی در صحنه سیاسی ایران ظاهر شدند که کار آنها نیز مانند بسیاری از پدیده های دیگر این دوره مراحل مختلفی داشت. در دوره استبداد صغیر انجمن های سیاسی متعددی تشکیل شد که بعضاً دست به مبارزه مسلحانه زدند ولی با تشکیل مجلس دوم (بعد از فتح تهران) بیشتر این انجمن ها به قالب احزاب سیاسی مختلف درآمدند که عمده ترین آنها را احزاب «سوسیالیست»، «اجتماعیون عامیون»، «اجتماعیون اعتدالیون» و «اتفاق و ترقی» تشکیل می دادند. حزب «اجتماعیون عامیون» که اساسنامه ای تند و انقلابی داشت بعدها به «دموکرات» تغییر نام داد. فعالیت احزاب سیاسی تاروهای قبل از

دوره ۷۲ ساله برای اولین بار در تاریخ ایران ظهور کرد و آن پدیده «شرکت فعال روحانیت در سیاست» بود.

۴- شرکت روحانیت در سیاست:

مداخله روحانیت در امر سیاست که تقریباً از آغاز قرن بیستم در صحنه سیاسی ایران معمول شد، پیش از آن بدین وسعت سابقه نداشت. البته ریشه‌های این پدیده را می‌توان تا جنگ‌های ایران و روس در اوایل قرن نوزدهم میلادی به عقب برد. قبل از آن گرچه روحانیون در میان مردم نفوذ داشتند و متولیان سیاست نیز بخصوص در دوره صفویه و قاجاریه جانب آنان را نگاه می‌داشتند اما شرکت روحانیت در سیاست به معنای امروزی معمول و حتی جایز نبود. شاید بتوان مراحل ابتدایی آغاز این تحول را از هنگام پیروزی مکتب «اصولی» بر مکتب «اخباری» (که تا اوایل دوره قاجاریه بر فقه شیعه و مدارس و محافل دینی حاکم بود) به‌شمار آورد که به همت فقیه معروف «محمدبن اکمل» مشهور به «وحید بهبهانی» صورت گرفت و نقش سرنوشته‌ساز علمایی همچون سیدمحمد مجاهد را در شروع جنگ‌های ایران و روس به دنبال داشت. اگرچه جنگ‌های ایران و روس و شکست‌های بعدی قوای ایران و از دست رفتن بخش‌های پهناوری از خاک کشور شکست بزرگی به ملت ما وارد کرد اما روحانیت موفق شد کماکان نفوذ خود را در میان توده مردم و هیات حاکمه حفظ کند و به همین علت بود که «فتنه باب» نیز خاموش شد. به هر حال روحانیون شیعه به نقش ارشادی خود تا انقلاب مشروطه ادامه دادند که مهم‌ترین چهره‌های عملی آن‌را می‌توان در «ملاعلی کنی» (و مخالفت مؤثر وی با فراموشخانه، قرارداد رویترو و سپهسالار) و نیز «میرزا محمدحسن شیرازی» (که به قول یحیی دولت‌آبادی) بافتوای تحریم تنباکو بندر شرکت روحانیت در سیاست را کاشت، ملاحظه کرد. ولی تا انقلاب مشروطه، شرکت روحانیت در سیاست جز در چند مورد چندان چشمگیر نبود.

با انقلاب مشروطه بود که حضور سیاسی دین در جامعه وارد مرحله تازه‌ای شد و رو به رشد گذاشت و چهره‌هایی همچون بهبهانی، طباطبائی، شیخ فضل‌الله نوری، آخوند خراسانی، ملاعبدالله مازندرانی و مدرس به صحنه آمدند. روحانیت بخصوص در هنگام اشغال آذربایجان توسط قوای روسیه تزاری در دوره استبداد صغیر و اوایل سلطنت احمدشاه نقش عمده‌ای بازی کرد. هر چند در دوره سلطنت رضاشاه روحانیت تا حدودی در کنار و حاشیه سیاست قرار گرفت و از شرکت مؤثر در جریانهای سیاسی و اجتماعی منع شد لیکن با سقوط رضاشاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ «روحانیت در کنار آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام

انتخاب سردار سپه بعنوان وارث تاج و تخت ایران توسط مجلس مؤسسان در سال ۱۳۰۴ ش ادامه یافت و این فعالیت‌ها بسیاری از حوادث و زیر و بم‌های سیاسی ایران را در این دوره رقم زد و در واقع برای اولین بار در تاریخ ایران، مردم - در خارج از قوالب خشونت‌آمیز - فرصت و مکان نفوذ و حضور در تصمیم‌گیری‌های سیاسی را پیدا کردند.

در دوره سلطنت ۱۶ ساله رضاشاه، به علت جو اختناق‌آمیز، فعالیت احزاب سیاسی در ایران فروکش کرد. خصوصیت عمده این دوره، از نظر فعالیت‌های حزبی، رشد افکار و گروه‌های چپ و کمونیستی در ایران بود که طبعاً با سرکوب مواجه شد. در این دوره چند دسته و گروه با «مرام اشتراکی» کشف و اعضای آنها به حبس‌های طولی‌المدت محکوم شدند که آخرین و معروف‌ترین آنها گروه ۵۳ نفر به رهبری «تقی ارانی» بود.

با خروج رضاشاه از صحنه سیاسی، احزاب سیاسی بار دیگر فعال شدند و بخصوص با خروج نیروهای متفکین این فعالیت‌ها افزایش یافت و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش ایران صحنه برخورد شدید و تظاهرات وسیع احزاب سیاسی و جمعیت‌های سیاسی - مذهبی بود که عمده‌ترین و منسجم‌ترین آنها از نظر تشکیلاتی «حزب توده ایران»، «حزب زحمتکشان»، «حزب اراده ملی»، «جبهه ملی»، «حزب ملت ایران»، «حزب دموکرات» (قوام) و نیز «جمعیت فدائیان اسلام» بودند که هر یک به نوبه خود برای دولت خط و نشان‌های گوناگون می‌کشیدند و به افزایش تشنج در میان گروه‌های حاکم مدد می‌رسانند.

از ۲۸ مرداد ۳۲ به بعد فعالیت‌های احزاب سیاسی در ایران در قالب‌های فرمایشی شکل گرفت و به تشکیل احزاب «ملیون» به رهبری دکتر منوچهر اقبال، «حزب مردم» به رهبری اسدالله علم، حزب «ایران نوین» به رهبری حسنعلی منصور و حزب «پان ایرانیست» و چند گروه کوچک دیگر انجامید و این روند تا تشکیل حزب باصطلاح فراگیر «رستاخیز» در اسفندماه ۱۳۵۳ ادامه یافت. ولی به موازات این روند گروه‌های مبارز زیرزمینی نیز از دهه ۱۳۴۰ دست به فعالیت‌های مقطعی زدند که معروف‌ترین آنها در بعد سیاسی «جبهه ملی دوم»، «نهضت آزادی» و حزب «ملل اسلامی» و در بعد نظامی «جمعیت مؤتلفه اسلامی» و «سازمان مجاهدین خلق» و چند گروه کوچک دیگر با خط مشی مسلحانه از جمله «چریک‌های فدائی خلق» بودند.

در کنار فعالیت‌های تشکیلاتی، حوزه علمیه قم نیز از آغاز دهه ۱۳۴۰ ش به بعد رفته رفته به صورت یکی از مهم‌ترین مراکز مخالفان رژیم پهلوی در آمد و قدرت گرفتن این مرکز به صورتی که در تاریخ ایران بی سابقه بود در واقع مرحله اوج پدیده تازه‌ای به شمار می‌رود که در همین

درخشید و خود را نشان داد. ولی این حرکت‌ها مربوط به بدنه روحانیت نبود و تنها جرقه‌هایی از روحانیت به حساب می‌آمد. بدنه روحانیت پس از آن فشارها مشغول خودسازی و بازسازی بود.^۳

همانطور که گفتیم، از آغاز دهه ۱۳۴۰ ش به بعد حوزه علمیه قم نیز رفته رفته به شکل یکی از کانونهای عمده مخالفت با دولت در آمد و فعالیتهای حضرت امام خمینی (ره) ابتدا در مخالفت با لایحه «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» (۴۲-۱۳۴۱ ش) و سپس در مخالفت با تصویب لایحه معروف به «کاپیتولاسیون» که به تبعید ایشان انجامید (آبان ۱۳۴۳ ش) سرانجام این کانون را به یکی از مراکز عمده براندازی تبدیل کرد.

عامل روحانیت که در این دوره ۷۲ ساله به شکل فعال وارد صحنه سیاسی ایران شد در کنار سایر عوامل تازه، طبعاً قدرت و اختیارات آخرین شاهان ایران را محدود می‌کرد و هر یک از آنان به شیوه‌هایی برای مبارزه با آن متوسل می‌شدند. محمدعلی شاه سعی کرد با ایجاد تفرقه در میان چهره‌های پیشروی روحانیت سیاسی از قدرت آنان بکاهد و حتی موفق شد فتوایی از روحانیون مخالف مشروطه در ذم مشروطه و مشروطه‌طلبان دریافت و از آنها برضد آزادیخواهان استفاده کند. روش محمدعلی شاه و محمدرضا شاه در مبارزه با این عامل تازه در تاریخ ایران شباهت‌های زیادی به هم داشت، هر چند هر دوی آنها سعی می‌کردند ظاهر خود را معتقد و مسلمان قلمداد نمایند.

احمدشاه با آنکه مانند رضاشاه دارای عقاید مستحکم مذهبی نبود اما بطور کلی به روحانیون ارجح می‌گذاشت و با بعضی از چهره‌های منتقد روحانیت مانند مدرس روابط صمیمانه و نزدیک داشت. رضاشاه هم در ابتدای کار سعی می‌کرد دل روحانیت را به دست آورد (و در هنگام افتتاح مجلس مؤسسان عده‌ای از روحانیون در اطرافش بودند)، لکن پس از مدتی کوشید روحانیت را از صحنه سیاست خارج کند. رفتار وی با شیخ محمدتقی بافقی از علمای قم در فروردین سال ۱۳۰۶ ش و ورودش به صحن حضرت معصومه (س) با چکمه نظامی و اغتشاشات قم در مخالفت با نظام و وظیفه در همان سال، بازداشت مدرس در مهر ۱۳۰۷ ش، هجوم نیروهای وی به مسجد گوهرشاد در تیر ماه ۱۳۱۴ ش و ضرب و جرح و عاظ معترض به رواج کلاه فرنگی در ایران و بالاخره کشف حجاب در ۱۷ دی ماه همان سال، همه و همه اعلام جنگ او به روحانیت محسوب می‌شد.

در بررسی نقش سیاسی روحانیت در دوران آخرین شاهان ایران باید توجه داشت که اولاً بیشتر رهبران سیاسی در این قشر طی دو قرن اخیر از میان سادات برخاسته‌اند (اسدآبادی، میرزای شیرازی، بهبهانی،

طباطبائی، مدرس، آیت‌الله کاشانی و امام خمینی «ره»); ثانیاً سیاست سنتی روحانیت شیعه، با یکی دو استثنا همواره مخالفت با نفوذ روسیه در ایران بود. فتوای روحانیت در جنگ‌های ایران و روس و سپس قتل گریبایدوف (وزیرمختار روسیه در ایران) به فتوای میرزا مسیح استرآبادی، امداد روحانیت در انقلاب مشروطه و خلع محمدعلی شاه طرفدار روس و اقدامات علمای مقیم عتبات در هنگام اشغال آذربایجان توسط قوای روسیه تزاری، همه و همه در راستای مخالفت روحانیت با نفوذ روسیه در ایران صورت گرفت. اما با وقوع انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ در روسیه که جهت ضددینی نیرومندی داشت و قاعدتاً می‌بایست ضدیت روحانیت با نفوذ روسیه شوروی را شدت بخشد، این بار همت روحانیت به مبارزه با انگلیس (به شکل مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ م و کوشش برای ملی شدن نفت) معطوف شد و علیرغم فعالیت شدید حزب توده در دوران بعد از شهریور ۱۳۲۰ ش روحانیت و جناحهای مذهبی از جمله فدائیان اسلام در این دوره دست به اقدامات عملی و خشن نظیر تکفیر و ترور برای بیرون راندن عوامل این حزب از صحنه نزدند تا آنکه موضوع دستگیری سران حزب توده و انهدام آن بعد از انقلاب اسلامی پیش آمد. با این همه جمهوری اسلامی نیز روابط نزدیکی با شوروی و سپس روسیه برقرار کرد که البته این سیاست را می‌توان تاکتیکی در برابر شیطان بزرگ به حساب آورد.

۵- تشدید رقابت قدرتهای بزرگ در ایران :

پنجمین عاملی که در آغاز قرن بیستم در تاریخ ایران ظاهر شد و ادامه یافت تشدید رقابت قدرتهای بزرگ یعنی روسیه و انگلیس و سپس شوروی و آمریکا در ایران بود. رقابت قدرتهای بزرگ در ایران گرچه پیشینه‌ای طولانی دارد و ریشه‌های آن را می‌توان حتی تا دوره صفویه یافت، لکن تا قبل از آغاز قرن بیستم تنها موقعیت استراتژیک ایران از نظر هم‌جواری آن با هند و آبهای گرم خلیج فارس مورد نظر همسایگان شمالی و جنوبی بود ولی در اوایل قرن بیستم احتمال کشف نفت در ایران باعث شد که این رقابت رو به شدت گذارد. به همین علت انگلیسی‌ها که از زمان شورش رژی و لغو امتیاز تنباکو (۱۳۰۹ ق) و سپس گرایش کامل دربار و صدراعظم ایران به سوی روسیه متوجه کاهش تدریجی نفوذ خود در ایران شده بودند برای کنار زدن رقیب دست به کار شدند و از آغاز قرن بیستم تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م کشور ما صحنه رقابت شدید روسیه و انگلیس گردید و انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ ش) و عزل محمدعلی شاه (۱۲۸۸ ش) و نیز قراردادهای ۱۹۰۷ م و ۱۹۱۵ م میان دو کشور مذکور در واقع تبلور این رقابت فشرده بود. در خلال جنگ جهانی اول پای آلمان

ماه مه ۱۹۰۱ م (۱۲۸۰ ش) و پنج سال قبل از انقلاب مشروطه توسطه «امین السلطان» برای مدت ۶۰ سال به «ویلیام ناکس داریسی» اعطاء شد و در سال ۱۹۰۳ م نخستین مرحله عملیات اکتشاف به نتیجه رسید و اولین چاه نفت ایران در ۲۸ ماه مه ۱۹۰۸ م یعنی حدود يك ماه قبل از کودتای روسی محمدعلی شاه در مسجد سلیمان در عمق ۳۶۰ متری به نفت رسید. در سال ۱۹۰۹ م شرکت نفت ایران و انگلیس تشکیل شد و سه سال بعد در سال ۱۹۱۲ م در اوایل سلطنت احمدشاه اولین محموله نفت ایران به خارج از کشور صادر گردید و دو سال بعد اکثریت سهام شرکت توسط دولت انگلیس خریداری شد. بنابراین، گرچه صادرات نفت ایران از زمان احمدشاه آغاز شد لیکن از هنگام انعقاد قرارداد داریسی یعنی از اواخر حکومت مظفرالدین شاه و قبل از آغاز انقلاب مشروطه در ایران که رقابت روس و انگلیس برای حضور در ایران شدت گرفت دیپلماسی انگلیس در جهت انحصار استفاده از این ماده ارزشمند در صدد تحکیم جدی نفوذ خود در دربار و هیأت حاکمه ایران بر آمد تا آنجا که در ادامه این سیاست و با وجود مخالفت صریح «ادوارد هفتم» پادشاه انگلیس، دولت وقت آن کشور عالی ترین نشان سلطنتی انگلیس یعنی «نشان زانوبند» را با عجله برای مظفرالدین شاه فرستاد.

بنابراین، از اوایل قرن بیستم طلای سیاه سایه شوم خود را بر سیاست‌های داخلی و خارجی ایران افکند و دیپلماسی انگلیس در هشتاد سال اول این قرن یعنی در دوران آخرین شاهان ایران در صدد حفظ و تأمین منافع نفتی خود در ایران بود. در این راستا، ادامه حکومت محمدعلی شاه که بر حضور روسیه در صحنه سیاسی کشور اصرار می‌ورزید، خواه ناخواه با منافع سیاسی انگلیس برای تسلط بر منابع نفت ایران هماهنگ نبود و عزل وی از سلطنت با خشنودی انگلیس که از يك سال قبل بوی نفت به مشامش رسیده بود مواجه شد. هر چند قرارداد ۱۹۱۵ م میان روسیه و انگلیس در زمان احمدشاه دست انگلیس را در بهره‌برداری از کل منابع نفت جنوب ایران باز گذاشت، اما به هر حال با توجه به مخالفت احمدشاه با قرارداد معروف ۱۹۱۹ م (وثوق الدوله - کاکس) طبیعی بود که او نیز می‌بایست صحنه را خالی کند.

مسئله نفت در دوران سلطنت رضاشاه نیز بحران آفرید تا آنجا که گفته بود «حاضر م کارم با انگلیس به اسلحه بکشد و لو جانم در خطر باشد!»^(۴) اما درست در لحظه‌ای که مذاکرات به بن‌بست رسیده بود با میانجیگری رضاشاه میان دولت و نمایندگان شرکت نفت و با قبول تمدید قرارداد داریسی موضوع فیصله پیدا کرد و قرارداد جدیدی در سال ۱۹۳۳ م میان ایران و شرکت نفت به امضاء رسید که بسیار بحث‌انگیز شد.

تاریخ ایران در دوره محمد رضا شاه را نیز در واقع باید «تاریخ بحران نفت» نامید. در واقع تحولات این دوره، از اشغال آذربایجان و غائله فرقه

نیز به این رقابت کشیده شد ولی بالاخره با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش (۱۹۲۱ م) انگلیس موفق شد که با تأمین ثبات ایران منافع خود را پیش برد. تشدید رقابت ابرقدرتها در ایران منجر به اشغال «موقت» خاک کشور ما در برهه‌هایی از زمان توسط نیروهای بیگانه و تقسیم رسمی ایران به مناطق نفوذ کشورهای دیگر شد که تا آن موقع بدین شکل سابقه نداشت. از اوایل قرن بیستم است که پای آمریکا نیز ابتدا با ارسال و اعزام مستشاران مالی (شوستر، میلسپو) و سپس تلاش برای کسب امتیاز نفت، به صحنه رقابت قدرتها در ایران کشیده می‌شود؛ ولی به هر حال تا جنگ جهانی دوم انگلیس سیادت خود را بر سیاست ایران حفظ کرد. پس از جنگ جهانی دوم، روسیه شوروی بار دیگر به صحنه این رقابت بازگشت و طی سالهای بعد مبارزه فشرده‌ای میان انگلیس و شوروی برای تأمین منافع نفتی خود در ایران صورت گرفت. شوروی ابتدا با توسل به اهرم نیروهای نظامی خود در آذربایجان و سپس با تشکیل دولت خودخوانده «فرقه دموکرات» در آذربایجان و نیز با حمایت از حزب توده، ایران را تحت فشار قرار داد اما در نهایت با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بار دیگر شوروی در عمل از صحنه این رقابت خارج و این بار سیادت آمریکا بر سیاست ایران شکل گرفت و تا انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ کشور ما صحنه یکی از شدیدترین جنگ‌های سرد تاریخ میان آمریکا و شوروی بود. بدین ترتیب، رقابتی که ابتدا میان روسیه و انگلیس در ایران آغاز شد و بعدها آلمان و شوروی و آمریکا را نیز به میدان آورد، طی ۷۲ سال سلطنت آخرین شاهان، تاریخ کشور ما را تحت سیطره کامل خود در آورد و به جرأت می‌توان گفت که آمدن و رفتن آخرین شاهان ایران برخلاف شاهان قبلی این سرزمین در واقع تابعی از این پدیده بی سابقه در تاریخ ایران بوده است. عامل اصلی این پدیده، یعنی تشدید رقابت قدرتهای بزرگ در ایران، همان‌طور که گفته شد، کشف نفت در ایران بود که بعنوان پنجمین شاخصه مهم دوره ۷۲ ساله شمرده می‌شود.

۶- کشف نفت در ایران :

ششمین عاملی که دوران محمدعلی شاه تا محمد رضا شاه را از سایر ادوار تاریخ ایران متمایز می‌کند مسئله نفت است که با کشیدن پای قدرتهای بزرگ به ایران باعث شد هیچ‌یک از شاهان مذکور نتوانند سلطنتی آرام و بی‌دغدغه داشته باشند؛ حال آنکه پادشاهان قبلی ایران در گیر چنین وضعی نبودند.

احتمال وجود منابع نفت در ایران برای نخستین بار در سال ۱۹۰۰ م توسط يك نفر ارمنی به نام «کتاچی خان» با «ویلیام ناکس داریسی» سرمایه‌دار انگلیسی در میان گذاشته شد و وی نماینده خود «ماربوت» را به منظور عقد قرارداد لازم به تهران فرستاد. اولین امتیاز اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری از نفت در نواحی مرکزی و جنوبی ایران در ۲۱

دموکرات تا کودتای ۲۸ مرداد و حوادث پس از آن به نحوی از انحاء با مسئله نفت پیوند داشته و مسلماً اگر کشور ما از این طلای سیاه بی بهره بود تاریخ به گونه‌ای دیگر ورق می خورد.

۷- وقوع جنگ‌های جهانی اول و دوم:

هفتمین پدیده بی سابقه در دوره ۷۲ ساله، وقوع دو جنگ جهانی در مدتی نسبتاً کوتاه بود که خواه و ناخواه آخرین شاهان ایران را در فشار ناشی از رقابت قدرتهای اروپایی و هرج و مرج بین‌المللی ناشی از این دو جنگ قرار داد. در زمان فتحعلیشاه قاجار نیز که اروپا درگیر جنگهای ناپلئونی شد شرایط مشابهی پیش آمد و ایران بخاطر موقعیت استراتژیکش صحنه رفت و آمد عوامل نیروهای متخاصم اروپایی گردید. در آن هنگام هیأت حاکمه برای مقابله با نفوذ روزافزون روسیه و انگلیس موقع را مغتنم شمرد و موجبات حضور بیشتر فرانسه را در ایران فراهم آورد اما با مصالحه فرانسه و روسیه و شکست غایی ناپلئون در این سیاست ناکام ماند.

این بار در هر دو جنگ جهانی ایران اعلام بی طرفی کرد. اما میلیون این بار به جای فرانسه (که متحد روسیه و انگلیس بود) به آلمان متمایل شدند و سعی کردند با باز کردن جای پای آلمان (بخصوص که در جنگ جهانی اول متحد امپراتوری مسلمان عثمانی بود) میدان را از دو رقیب خالی کنند. این فعالیت‌ها در جنگ جهانی اول به تشکیل «کمیته دفاع ملی» در قم و امضای قرارداد محرمانه مستوفی-رویس (وزیر مختار آلمان) در نوامبر ۱۹۱۵ م منجر شد ولی به هر حال آلمان با وجود تحرکاتی که در ایران صورت داد کار مهمی از پیش نبرد. چند سال بعد احمدشاه در مسافرت‌های خود به اروپا سعی کرد سیاست فرانسه را در ایران فعال کند اما ظاهراً در این نیت توفیقی نیافت.

در جنگ جهانی دوم نیز بار دیگر تمایل به آلمان پیدا شد و ظاهراً رضاشاه به همین علت برکنار و تبعید گردید. بسیاری از ایرانیان نیز توسط نیروهای روسیه و انگلیس به جرم همکاری با آلمان دستگیر و زندانی شدند و به علاوه استان آذربایجان حدود ۵ سال تحت اشغال عملی دولت شوروی قرار گرفت. با این همه، هر چند اشغال ایران در دو جنگ جهانی و فشاری که از این بابت به دستگاه دولت وارد شد از حوادث بی سابقه تاریخ ایران بود، اما نکته جالب این که دوره هفتاد و دو ساله تنها دوره از تاریخ ایران است که با وجود وقوع سه انقلاب، سه کودتا و عزل و تبعید ۴ پادشاه و دست به دست شدن متناوب قدرت، هیچ سرزمینی از طریق جنگ از ایران منتزع نشد و در واقع قلمرو ایران در طول سلطنت آخرین شاهان دست نخورده باقی ماند.

در دوران پس از دو جنگ جهانی، حوادث مهم و پدیده‌های تازه‌ای نیز

در صحنه بین‌المللی رخ داد که خواه ناخواه بر تاریخ ایران اثر گذاشت: در این دوره امپراتوری‌های دیربای روسیه و عثمانی و آلمان و اتریش پس از صدها سال در پایان جنگ جهانی اول منقرض شدند و با افول استعمار کهن فرانسه و انگلیس در خاتمه جنگ جهانی دوم نیروی تازه نفسی از آن سوی اقیانوس اطلس به نام «آمریکا» سر بر آورد و جنگ سرد نیز پدیده دیگر و بی همانند این دوره بود.

در این دوره برای نخستین بار دو سازمان بزرگ بین‌المللی تشکیل شد (جامعه ملل - سازمان ملل متحد) و ایران برای نخستین بار در یک پیمان نظامی منطقه‌ای (سعدآباد) و در سازمانهای بین‌المللی عضویت یافت.

تقریباً می توان گفت که همه اختراعات مهم بشری در این دوره صورت گرفت یا عمومیت پیدا کرد مانند: اتومبیل، راه آهن، هواپیما، چراغ برق، دوربین، رادیو، تلویزیون، تلفن، ماهواره، تانک و... که خواه ناخواه این دسته از پیشرفت‌های فنی آثار زیادی در سیاست ایران از خود به جای گذاشت؛ برای مثال، مسئله احداث راه آهن و استخراج نفت از پدیده‌هایی بود که پیامدهای بلندمدت در صحنه سیاسی ایران داشت.

۸- شیوع پدیده ترور در ایران:

هشتمین پدیده بی سابقه در دوره ۷۲ ساله که برای اولین بار در صحنه سیاست ایران رخ نمود، پدیده ترور و اقدام به قتل شخصیت‌های سیاسی بود که هم توسط افراد هم به شکل سازمان یافته صورت می گرفت. این پدیده که از نخستین روزهای حکومت محمدعلی شاه آغاز شد و تا سالهای آخر سلطنت محمدرضاشاه ادامه یافت، در دوره رضاشاه شکلی دیگر داشت: از میان برداشتن رجال دولت توسط عوامل خود دستگاه. البته ریشه‌های ترورهای سازمان یافته در ایران را باید تا آغاز فعالیت‌های فرقه اسماعیلیه به رهبری «حسن صباح» در دوره سلجوقیان که به ترور آلب ارسلان و خواجه نظام‌الملک توسی انجامید به عقب برد. پس از آن نیز نمونه‌هایی از قتل پادشاهان موجود است. مثلاً قتل «نادرشاه» در فتح آباد قوچان (۱۷۴۷ م - ۱۶۰ ق) و قتل آغامحمدخان در شوشی (۱۲۱۲ ق) که البته هیچ یک را نمی توان ترور با انگیزه‌های سیاسی به حساب آورد.

آغاز پدیده ترور در ایران به معنای امروزی را باید ترور موفقیت آمیز ناصرالدین شاه در حرم حضرت عبدالعظیم (۱۳۱۳ ق) دانست. او در واقع اولین و آخرین پادشاهی بود که با سلاح گرم ترور شد. کوششهایی که برای ترور محمدعلی شاه و محمدرضا شاه صورت گرفت قرین موفقیت نبود.

رشیدالسلطان و حسین لاله و نیز ابو الفتح زاده و منشی زاده در شهر یور همان سال توسط دولت و ثوق الدوله اعدام یا کشته شدند.

در دوره رضاشاه اگر چه سازمانهای مسلح تقریباً مضمحل شدند و گروههای تروریستی از حرکت بازماندند، ولی قتل شخصیت‌های سیاسی و دولتی کماکان ادامه یافت. نکته مهم این که در این دوره خود دولت به از میان برداشتن افراد اقدام می کرد که از میان خیل انبوه آنان می توان به مدرس، جعفر قلیخان سردار اسعدبختیاری، تیمورتاش، داور، امیر طهماسب، اسدی، پولادین، نصرت الدوله و... اشاره کرد.

در دوره اول سلطنت محمدرضا شاه یعنی در دوره بحران نفت و فعالیت حزب توده، کار ترور عمدتاً توسط «فدائیان اسلام» به رهبری سید مجتبی نواب صفوی و به دست اشخاصی چون حسین امامی، خلیل طهماسبی، مظفر ذوالقدر، عبدالحسین واحدی و بعضاً با استناد به فتاوی شرعی آیت الله کاشانی صورت می گرفت و کسانی همچون رزم آراء، هژیر، دکتر فاطمی، علاء، و نیز احمد کسروی هدف این ترورها واقع شدند. اعضای این گروه که مورد حمایت آیت الله کاشانی قرار داشتند در سال ۱۳۴۵ ش متعاقب ترور نافر جام علاء نخست وزیر وقت در مجلس ختم آیت الله فیض در مسجد شاه همگی دستگیر و در دی ماه همان سال در برابر جوخه آتش قرار گرفتند. سازمانی به نام «جمعیت موفقه اسلامی» نیز که از طرفداران مرام «فدائیان اسلام» بود در سال ۱۳۴۳ ش توسط محمد بخارائی مبادرت به ترور «حسنعلی منصور» نخست وزیر وقت کرد. سایر اعضای آن متشکل از صادق امانی، مرتضی نیک نژاد و صفار هرنندی چندی بعد دستگیر و در سال ۱۳۴۴ با محمد بخارائی اعدام شدند. ترور منصور با فتوای آیت الله میلانی صورت گرفت.

این فعالیت‌ها توسط «سازمان مجاهدین خلق» که توسط حنیف نژاد، بدیع زادگان و سعید محسن و تعدادی دیگر پایه گذاری شده و معتقد به مبارزه مسلحانه با رژیم شاه بود ادامه یافت ولی فعالیت‌های این گروه به ترور رجال درجه ۳ نظامی و سیاسی از جمله سید مهد فرسیو دادستان ارتش (در ۱۸ فروردین ۱۳۵۰ ش) و سه مستشار آمریکایی در تهران به نام‌های «روبرت گرون گارد»، «ویلیام کاترل» و «دونالد اسمیت» در ۶ شهریور ۱۳۵۵ ش محدود بود.

حزب توده هم در دوره بحران نفت در صورت دادن بعضی از ترورها فعال بود و برای نمونه، ترور محمد مسعود، احمد دهقان و عبدالحمیدزنگنه و نیز ترور نافر جام شاه در سال ۱۳۲۷ (ظاهراً به دست

فکر مبارزه مسلحانه به منظور ایجاد تغییرات در نظام سیاسی فکری بود که در پی انقلاب سال ۱۹۰۵ م روسیه و بعد از انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۶ م) توسط انقلابیون و مجاهدین قفقازی از جمله «حیدرخان عمو اوغلی» وارد ایران شد و مقاومت محمد علی شاه در برابر مشروطیت و استقرار مجدد استبداد (متعاقب بمباران مجلس توسط لیاخوف) به آن دامن زد و زمینه را برای بروز آن در ایران مهیا نمود. این روند حتی تا سال‌های آغازین انقلاب اسلامی ادامه یافت.

البته منظور ما در این مقاله صرفاً ذکر زنجیره‌وار حوادث مهم است و بررسی اهداف و انگیزه‌های افراد و گروه‌ها از توسل به «ترور» و موجه بودن یا نبودن آنها - مثلاً در مورد فدائیان اسلام که کار خود را اجرای فرامین دینی می دانستند - فرصت زیاد و مناسب دیگری را طلب می کند و در اینجا منظور نظر ما نیست.

چند سازمان و گروه مهم در این مدت یعنی از آغاز سلطنت محمد علی شاه تا عزیمت محمدرضا شاه به تبعید به ترور شخصیت‌ها بعنوان ابزار مبارزه سیاسی متوسل شدند. موج جدید ترورها ۱۲ سال پس از کشته شدن ناصرالدین شاه و بویژه با قتل صدراعظم دیربای وی میرزا علی اصغر خان امین السلطان و پسر و نواده اش در ۸ شهریور ۱۲۸۶ ش آغاز شد و با ترور نافر جام شیخ فضل الله نوری در نهم دی ماه ۱۲۸۷ توسط «کریم دواتگر» ادامه یافت. بیشتر ترورهای دوره سلطنت محمد علی شاه و استبداد صغیر توسط مجاهدین قفقازی به رهبری حیدر عمو اوغلی صورت می گرفت و حتی گفته می شود که او در هنگام ترور امین السلطان توسط «عباس آقا تبریزی» در میدان بهارستان حضور داشته و به چشم سربازان خاک می پاشیده است. این قضیه دامن خود شاه را نیز گرفت و در بهمن ماه ۱۲۸۶ ش به کالسکه او بمب انداخته شد که مجاهدین قفقازی را مسبب آن معرفی نمودند.

در دوره احمد شاه غیر از مجاهدین قفقازی که در ترور اشخاصی همچون آیت الله بهبهانی (تیر ۱۲۸۹ ش)، صنیع الدوله اولین رئیس مجلس شورا (بهمن ۱۲۸۹ ش) و مشیر السلطنه (۱۲۹۰ ش) دست داشتند، گروهی نیز به نام «کمیته مجازات» متشکل از ابو الفتح زاده، منشی زاده، مشکوٰۃ الممالک، ارداقی، رشیدالسلطان، کریم دواتگر در سال‌های ۱۲۹۵-۹۶ ش در ترور رجال درجه سه همچون میرزا اسمعیل خان (رئیس انبار غله)، متین السلطنه ثقفی (مدیر روزنامه عصر جدید)، آقا سید محسن مجتهد (داماد بهبهانی) و منتخب الدوله (خزانه دار کل) فعالیت داشتند. اعضای این کمیته پس از یک سال فعالیت پرحادثه در سال ۱۲۹۶ ش دستگیر و ۴ نفر از اعضای آن از جمله

عوامل این حزب صورت گرفت. شاه در سال ۱۳۴۴ نیز توسط رضاشمس آبادی از عوامل نظامی يك سازمان دست چپی به نام «سازمان مارکسیستی توفان» هدف تیراندازی واقع شد که باز جان به در برد. پدیده ترور بعد از انقلاب اسلامی نیز ادامه یافت و نقطه اوج آن فعالیت‌های تروریستی در نیمه اول سال ۱۳۶۰ ش بود که با بحرانهای سیاسی همراه شد و سرانجام به تثبیت و استقرار دولت دیرپای مهندس موسوی انجامید.

۹- انقلابات، کودتاها، اعدام‌ها:

در دوره ۷۲ ساله، تحولات و حوادثی در ایران رخ داد که در نوع خود در تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بی‌مانند بود. این دوره با يك انقلاب مردمی آغاز شد و با انقلاب مردمی دیگری پایان پذیرفت که در هر دوی آنها روحانیت نقشی اصلی داشت. این دو انقلاب، شکل‌های تازه‌ای از حکومت و سیاست یعنی «مشروطه سلطنتی» و «ولایت فقیه» را وارد تاریخ ایران کرد. در این دوره يك نهضت بزرگ و بی سابقه ملی هم در جهت استیفای حقوق ملت ایران در زمینه نفت صورت گرفت که جنبه ضدانگلیسی داشت و هر چند از بعضی جهات توفیقی نیافت ولی باید آن را از نظر مقیاس و تکانی که در جامعه ایران پدید آورد بسیار مهم ارزیابی کرد. روحانیت در این نهضت بر خلاف سیاست سنتی خود که همواره ضدروسی بود، روشی ضدانگلیسی در پیش گرفت اما آیت الله کاشانی که جهت آن را غیردینی و غیر شرعی تشخیص داد مانند شیخ فضل الله نوری از رهبری نهضت جدا شد.

در دوره ۷۲ ساله همچنین سه کودتای نظامی، پدیده‌ای که تا آن موقع سابقه نداشت، توسط نظامیان در کشور ماروی داد (کودتای روسی لیاخوف، کودتای انگلیسی رضاخان میربنج، کودتای آمریکایی سرلشگر زاهدی) که هر يك پیامدهای تعیین کننده‌ای داشت (کودتای لیاخوف به عزل محمدعلی شاه، کودتای رضاخان به عزل احمدشاه و کودتای زاهدی به برکناری مصدق و تقویت حضور طولانی آمریکا در ایران منجر شد).

در این دوره برای اولین بار دو حکومت موقتی در جوار دولت‌های رسمی و قانونی ایران (هر دو در زمان احمدشاه) تشکیل شد که هر يك به نوبه خود تأمین منافع نیروهای خاصی را در ایران بر عهده داشت. یکی حکومت موقتی «رضاقلیخان نظام السلطنة» در کرمانشاه در گرماگرم جنگ جهانی اول (که با تشویق و همکاری سفارت آلمان و عثمانی شکل گرفت) و دیگری حکومت موقتی «رضاخان میربنج» که با حمایت دولت انگلیس تشکیل و بعداً به تأسیس سلسله پهلوی منجر شد. این سلسله

پس از یازده قرن، اولین و آخرین سلسله سلطنتی غیرقبیله‌ای بود که باتصویب و رأی مجلس تأسیس شد. برپایی يك سلسله بدین صورت تا آن موقع سابقه نداشت.

از دیگر حوادث بی‌مانند دوره ۷۲ ساله، اعدام يك مرجع و روحانی شیعه (شیخ فضل الله نوری) توسط مقامات رسمی* و اعدام يك وزیر بود. بعد از مفاخر الملك وزیر تجارت دوره استبداد که پس از عزل محمدعلی شاه به دار کشیده شد، دکتر فاطمی نخستین وزیری در تاریخ ایران بود که تیرباران گردید (خلعتبری دومین و قطب‌زاده سومین وزیری بودند که اعدام شدند). به این فهرست باید اولین محاکمه يك نخست‌وزیر (سهیلی و سپس مصدق)^۵ و اولین اعدام يك نخست‌وزیر (امیرعباس هویدا) را افزود که تا آن زمان سابقه نداشت.

۱۰- «ایرانیان مقیم خارج از کشور»:

پدیده «ایرانیان مقیم خارج» به معنای امری از مفاهیمی است که پس از انقلاب مشروطه در فرهنگ سیاسی ایران وارد شده و می‌توان گفت که این گروه یکی از عوامل مهم فشار را در دوران آخرین شاهان ایران از جمله «احمدشاه» و «محمدرضاشاه» تشکیل داده و باعث تضعیف حکومت آنان شده است.

از زمان استقرار صفویه و رسمی شدن مذهب تشیع در ایران، انبوهی از شعر و ادبای شافعی مذهب ایران به هند و عثمانی مهاجرت کردند. در دوره قاجاریه نیز ایرانیان متعددی به صورت افرادی به خارج رفتند و در آنجا حل اقامت افکندند اما هیچ نهاد تشکیلاتی آنها را به هم پیوند نمی‌داد. با انتقال رهبری بهائیت به خارج از کشور بعضی از ایرانیان ناراضی به آن روی بردند. ظاهر آهسته‌آهسته اصلی توطئه ترور ناصرالدین شاه در خارج از کشور منعقد شد و «شیخ احمد روحی» و «میرزا آقاخان کرمانی» که به اتهام شرکت در این توطئه از عثمانی به ایران اعزام و در تبریز به فرمان محمدعلی میرزا (ولیعهد) گردن زده شدند از ایرانیان مقیم عثمانی و از پیروان صبح ازل (میرزا یحیی نوری رهبر شاخه اقلیت بهائیان) به‌شمار می‌رفتند.

از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه بعضی از ایرانیان مقیم خارج اقدام به انتشار روزنامه‌های معتبری کردند که به ایران نیز فرستاده می‌شد. از مهم‌ترین این نشریات باید روزنامه‌های «اختر» چاپ اسلامبول (از ۱۲۹۲ ق)، «قانون» چاپ لندن (از ۱۳۰۷ ق)، «حبل‌المتین» چاپ کلکته (از ۱۳۱۱ ق) و روزنامه «ثریا» چاپ قاهره (از ۱۳۱۶ ق) را نام برد. در میان این جراید روزنامه «قانون» به مدیریت میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله که گهگاه مشروعیات سیاسی و مذهبی دولت ناصری را زیر سؤال می‌برد

خارج از کشور نیز فعالیت‌های خود را ادامه می‌دادند.

از مهم‌ترین وجوه این دوره از فعالیت‌های ایرانیان مقیم خارج، شکل گرفتن سازمان‌های مختلف دانشجویی بود که با طیف وسیعی از تفکرات مذهبی آغاز و به عقاید چپ افراطی ختم می‌شد. اعضای این سازمان‌ها بر ضد رژیم سلطنت فعالیت می‌کردند و ترور شاه در سال ۱۳۴۴ ش توسط یکی از همین گروه‌ها سازماندهی شده بود.

شک نیست که این گروه‌های فشار که پیش از مشروطیت در تاریخ ایران سابقه نداشت نقش مهمی در تضعیف نظام سلطنتی لاقدر در صحنه بین‌المللی بازی کرد و بخش زیادی از انرژی دستگاه‌های امنیتی و سیاست خارجی کشور صرف خنثی‌سازی آنها می‌گردید.

۱۱- دانشگاه:

بعنوان یکی از عوامل فشار در دوره پهلوی دوم و از عوامل بی‌سابقه در تاریخ سنتی ایران باید از دانشگاه و بخصوص دانشگاه تهران نام برد که نقش شگرفی در آگاهی نسل جوان و راندن آن به صحنه سیاست بازی کرد. هر چند نقش سیاسی دانشگاه در ایران از جنگ جهانی دوم به بعد اهمیت پیدا کرد اما ریشه‌های آن را باید در تأسیس دارالفنون و گرایش‌های روشنفکری شاگردان آن جستجو کرد و ظاهراً همین گرایش‌ها بود که در تشکیل «فراموشخانه» متجلی شد و ناصرالدین شاه را نسبت به دانشجویان دارالفنون بدبین نمود.

مسلماً هنگامی که رضاشاه در کنار حوزه علمیه قم دست به تأسیس دانشگاه تهران زد، به درستی نمی‌دانست که این مراکز تحصیل طلاب و دانشجویان روزگاری به یکی از سنگرهای مهم مبارزه با سلطنت پهلوی و یکی از منابع نگرانی فرزندش در آینده تبدیل خواهد شد. گرچه دانشگاهیان اعم از استاد و دانشجو از آغاز فضای باز سیاسی پس از سقوط رضاشاه در ایران در تحولات و حوادث آن دوره حضور داشتند، اما آغاز نقش جدی دانشگاه را باید ناشی از ممنوعیت فعالیت‌های حزبی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دانست که نقطه اوج آن تظاهرات دانشجویی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در اعتراض به برقراری روابط سیاسی میان ایران و انگلیس و قتل سه نفر از دانشجویان دانشکده فنی به اسامی شریعت رضوی، بزرگ نیا و قندچی به دست نیروهای انتظامی بود. پس از این حادثه، بعد سیاسی دانشگاه به تدریج رشد کرد و این محل به یکی از میدان‌های مهم رقابت افکار سیاسی گوناگون تبدیل شد. انسجام تشکیلات دانشجویی به گونه‌ای بود که می‌توانست در برابر تحولات گوناگون در سیاست‌های خارجی و داخلی دولت از طریق اعتصاب و تظاهرات عکس‌العمل سریع نشان دهد.

بیش از همه با ایراد فشارهای سیاسی به دولت، دربار ناصری را دچار دغدغه خاطر نموده بود. تأسیس مدارس ایرانی در قفقاز توسط «میرزا فضل‌الله حکیم‌الهی» را باید از اولین کوشش‌ها در جهت تشکل و تربیت سیاسی ایرانیان مقیم خارج از کشور به‌شمار آورد.

پس از استقرار مجدد استبداد و بمباران مجلس شورا توسط محمدعلی شاه تعدادی از روشنفکران ایرانی که موقتاً راهی اروپا شده بودند جسته و گریخته دست به فعالیت‌هایی بر ضد دولت قاجاری زدند از جمله میرزا علی اکبر دهخدا و تتی چند از اطرافیان وی انتشار روزنامه‌های مخالف دولت را در سوئیس ادامه دادند. همچنین ایرانیان مقیم باکو تحت تاثیر انقلابیون روسی و مجاهدین قفقاز در رواج افکار افراطی در داخل کشور فعال بودند. اما آغاز فعالیت جدی و سیاسی ایرانیان مقیم خارج بعنوان يك اهرم فشار در سیاست‌های داخلی و بین‌المللی ایران را باید تشکیل «کمیته ملیون و میهن پرستان ایرانی» در سال ۱۹۱۴ م (۱۳۳۲ ق = ۱۲۹۲ ش) توسط ایرانیان مقیم برلین دانست که اساساً حامی سیاست‌های آلمان در دوران جنگ جهانی اول بود و از افرادی چون «تقی زاده»، «علامه قزوینی»، «کاظم زاده ایرانشهر»، «جمالزاده»، «پور داود» و عده‌ای دیگر تشکیل می‌شد. این گروه در سال ۱۹۱۶ م (۱۳۳۴ ق) با انتشار روزنامه معروف «کاو» که نزدیک به ۷ سال دوام آورد معروفیت زیادی در ایران پیدا کردند.

در همان هنگام و در گرماگرم جنگ جهانی اول و اوج گیری احساسات طرفدار آلمان و در پی تعطیلی مجلس سوم، پدیده‌ای نیز به نام «مهاجرت» رخ نمود که هسته اصلی آن را «کمیته دفاع ملی» و دولت موقت به ریاست «نظام السلطنه مافی» تشکیل می‌داد و مقر آن به تدریج از قم و کرمانشاه به «اسلامبول» انتقال یافته بود. بسیاری از افراد و شخصیت‌های کشور از جمله سیاستمداران، علماء، نمایندگان مجلس سوم، افسران، سران عشایر و ایلات و نیز تجار و اصناف و شعرا و نویسندگان که شامل چندین هزار نفر می‌شدند به خارج از کشور مهاجرت نمودند. اما این پدیده که در نوع خود بی‌سابقه بود با پایان جنگ و شکست متحدین دوامی نیاورد و مهاجرین به تدریج به ایران بازگشتند.

پس از آن، با وجود استقرار حکومت رضاشاه در ایران، از اهمیت فعالیت ایرانیان مقیم خارج کاسته شد؛ گرچه این فعالیت‌ها قطع نشد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که نیروهای فعال حزب توده در خارج از کشور آواره شدند جو فعالیت‌های سیاسی ایرانیان مقیم خارج تحت الشعاع این حزب قرار گرفت که اتفاقاً این بار هم اکثر آنها در برلین در آلمان شرقی گرد آمده بودند؛ در عین حال، نیروهای وابسته به «جبهه ملی» در

باید در نظر داشت که نوشته‌ها و سخنرانی‌های دکتر شریعتی و شهید مطهری باعث شد که این پایگاه روشنفکری چپ یعنی دانشگاه، به تدریج تحت تاثیر تشیع انقلابی، بسمت جناح فعال مذهبی حوزه گرایش یابد. اگرچه همان‌طور که شریعتی نیز به درستی خاطر نشان می‌نمود - سخنان و نقطه نظرات امام خمینی (ره) از آغاز و بیشتر از آنکه مظهر روح کلی حاکم بر حوزه‌ها باشد در میان قشرهای جوان و دانشگاهی پیروان بیشماری یافته بود. این امر یعنی پیوند میان قشر دانشگاهی و علما - پدیده‌ای که انقلاب مشروطه را نیز ممکن ساخت - از عوامل تعیین کننده در تحقق انقلاب اسلامی به شمار می‌آید.

۱۲- شاهان دوره ۷۲ ساله :

در بررسی و مقایسه زندگی و سرنوشت پادشاهان دوره ۷۲ ساله از محمدعلی شاه تا محمدرضاشاه به نکته‌های شگفت‌آوری برمی‌خوریم. هر چهار پادشاه در این دوره بطور بی‌سابقه‌ای از سلطنت برکنار شدند و به تبعید رفتند. در تاریخ ایران تا آن زمان عزل پادشاه تقریباً بی‌سابقه بود و همه شاهان ایران (جز شاه طهماسب دوم که توسط نادر عزل شد) تا آخرین لحظه حیات در مقام خود باقی بودند. هر چهار شاه مذکور گذشته از اینکه از سلطنت برکنار شدند، دور از وطن در گذشتند و در غربت به خاک رفتند. عجیب آنکه جنازه رضاشاه که به ایران آورده شده بود ظاهراً دوباره به خارج انتقال یافت و عجیب‌تر اینکه پدر و پسر قاجار در کنار یکدیگر در حرم حضرت امام حسین (ع) در کربلا و پدر و پسر پهلوی در کنار هم در جوار اهرام فرعون در قاهره به خاک سپرده شدند. پدر و پسر قاجار از مرزهای شمالی ایران خارج شدند و اروپا را برای گذراندن سالهای آخر عمر خود انتخاب کردند؛ اولی در ایتالیا در گذشت و دومی در فرانسه و هر دو در ماه رمضان پهلوی‌ها کشور را از مرزهای جنوبی ترک گفتند و پس از گذراندن ایامی چند در دو جزیره سرسبز (رضاشاه در موریس، محمدرضاشاه در باهاما) که زمانی جزو مستملکات بریتانیای کبیر بود، سرانجام هر دو آفریقا را بعنوان اقامتگاه خود برگزیدند؛ پدر در آفریقای جنوبی در گذشت و پسر در مصر و هر دو در مرداد ماه.

نکته مشترک و جالب توجه در سرنوشت آخرین شاهان ایران تاثیر تحولات خارجی از جمله تحولات روسیه و عثمانی بر حوادث این برهه از تاریخ ایران است. مثلاً تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ م روسیه بر انقلاب مشروطه در ۱۹۰۶ م، اثر نهضت ترک‌های جوان و خلع سلطان عبدالمجید دوم در عثمانی (آوریل ۱۹۰۹ م) در عزل محمدعلی شاه در ژوئن ۱۹۰۹ م، تأثیر انقلاب ۱۹۱۷ م روسیه در انقراض قاجاریه، تاثیر

جمهوری شدن ترکیه بر شیوع نهضت جمهوریخواهی در ایران و روی کار آمدن سلسله پهلوی، نقش جنگ جهانی دوم در عزل رضاشاه و تاثیر سیاست حقوق بشر کارتر در عزل شاه همه و همه از پدیده‌هایی است که قبلاً در تاریخ ایران سابقه نداشته است. در يك برداشت کلی می‌توان گفت که آخرین شاهان ایران بر خلاف بقیه، بر طبق میل و خواست قدرتهای غربی مجبور به ترك ایران شده‌اند.

در میان آخرین شاهان ایران محمدعلی شاه دارای کم‌ترین دوره سلطنت (۳ سال) و محمدرضاشاه بیشترین مدت حکومت (۳۷ سال) بودند. بطور کلی چه از نظر روند حوادث در مدت سلطنت آنان و چه از نظر خلق و خو و روشهای پادشاهی شباهتهای زیادی بین این دو دیده می‌شود: توسل به کودتا به منظور حفظ قدرت، (محمدعلی شاه با کودتای لیاخوف خود را از مشکل مجلس خلاص کرد و محمدرضاشاه با کودتای زاهدی از دست مصدق‌رهایی یافت)؛ استفاده از روشهای تفرقه‌افکنانه در مقابله با روحانیت؛ ترورهای ناموفق در مورد آنان؛ عزل هر دو با انقلابات مردمی و گریستن هر دو در هنگام ترك گفتن کشور و تمایلشان به بازگشت به سلطنت؛ ترور نخست‌وزیران در دوره سلطنت آنان و... شباهتهای دیگری نیز می‌توان یافت:

نقش «ناصر الملک» (رئیس الوزرای محمدعلی شاه) و نقش مصدق (نخست‌وزیر محمدرضاشاه) و سرنوشت نسبتاً یکسان آنها، یا اتکای کامل هر دو پادشاه به قدرتهای بزرگ (روسیه و آمریکا) در سیاست خارجی و امید به جلب حمایت آنها برای بازگشت به تاج و تخت.

از سوی دیگر، احمدشاه و رضاشاه با آنکه هر دو مدت ۱۶ سال سلطنت کردند، از نظر خلق و خو (برخلاف دو شاه دیگر) شباهتهای کمی به یکدیگر داشتند. احمدشاه می‌کوشید در قالب يك پادشاه مشروطه و حتی الامکان در حدود قانون اساسی عمل کند؛ در حالی که رضاشاه خود را، و رای قانون به حساب می‌آورد و به قدرت نظامی متکی بود. احمدشاه به روحانیت احترام می‌گذاشت و حتی برای اولین بار در تاریخ يك روحانی شیعه (سید ضیاء‌الدین طباطبائی) را به ریاست وزراء منصوب کرد ولی رضاشاه میانه خوبی با روحانیت و بخصوص دخالت آن در سیاست نداشت تا آنجا که دست به تبعید و قتل سیدحسن مدرس معروف‌ترین شخصیت روحانی دوران سلطنت خود زد.

اما از وجوه تشابه آنها این است که خروج احمدشاه و رضاشاه از صحنه سیاسی کشور ناشی از انقلاب مردمی نبود بلکه تحت تاثیر دو جنگ جهانی اول و دوم (و با تمایل قدرتهای خارجی) صورت گرفت.

میان محمدعلی شاه و رضاشاه نیز شباهت‌هایی مشهود است. هر دو سلطنت فرزندان خود را از دور نظاره کردند و هر دو خود را اورای قانون می‌شمردند و از اعمال قدرت از مجاری قانون ابا داشتند؛ به همین علت نیز در برابر مجلس قرار گرفتند. محمدعلی شاه گرچه قدرت نشان داد و شکست خورد اما رضاشاه با تمهیداتی موفق به ادامه پادشاهی خود شد. آن دو برخلاف فرزندان خود که زندگی غربی را می‌پسندیدند، میل چندانی به مسافرت خارج و خوشگذرانی در آنجا نداشتند و اقامت محمدعلی شاه در روسیه یا ایتالیا البته اجباری بود. تنها کشوری که با رغبت به آن سفر کرد عثمانی بود (به دنبال انقلاب روسیه) که در آنجا با محمد ششم «وحیدالدین» آخرین سلطان عثمانی دیدار کرد. اتفاقاً تنها سفر خارجی رضاشاه هم که سه هفته طول کشید به ترکیه بود.



اما مقایسه آنچه این شاهان با خود بردند نیز خالی از لطف نیست. محمدعلی شاه «هنگامی که از ایران بیرون می‌رفت در حدود یک میلیون و پانصد و نود و دو هزار تومان بدهی داشت»^۷. رضاشاه در هنگام ترک ایران به دکتر سجادی گفته بود «تمام دارایی نقدی من مبلغ ۶۸۰ میلیون ریال (۶۸ میلیون تومان) است که در بانک ملی ایران شعبه مرکزی در حساب مخصوصی موجود می‌باشد».

دکتر سجادی می‌نویسد که رضاشاه قبل از مراجعت من احضارم کرد و مبلغ فوق را نیز برای تأسیس دبستان و دبیرستان و بیمارستان و پرورشگاه به دولت بخشید^۸. پس از فوت رضاشاه در ژوهانسبورگ در مرداد سال ۱۳۲۳ ش موجودی عمده‌وی پس از کسر مالیات‌ها و مطالبات اتباع انگلیسی در ژوهانسبورگ بالغ بر ۱۱۰ هزار پوند وجه نقد و هشت تخته فرش به مبلغ تخمینی ۱۵۸۲۰ پوند بوده است^۹.

«احمدشاه مقداری تومان ایرانی داشت آن هم به صورت سکه‌های بزرگ نقره که ارزش آن در حدود نیم میلیون لیره استرلینگ بود و برای حمل چنین محموله باارزشی به بغداد چندین کامیون و چندین مأمور محافظ لازم بود. او می‌خواست این پول‌ها را توسط پیک سیاسی انگلیس در ایران به بغداد بفرستد و سپس به حساب خود در بمبئی واریز کند»^{۱۰}.

در مورد دارایی محمد رضاشاه در هنگام ترک کشور آمار و ارقام مختلفی ارائه شده است و ذکر رقم خاصی به ضرر قاطع امکان‌پذیر نیست، اما شاه هنگامی که در مراکش اقامت داشته به ملک حسن پادشاه مراکش گفته بوده که تمام ثروت او در خارج از ایران به صد میلیون دلار هم نمی‌رسد^{۱۱}. الله اعلم!

نکته جالب آنکه احمدشاه و رضاشاه که هر دو ۱۶ سال سلطنت کردند و هر دو حدود سه سال پس از عزلشان از سلطنت، در تبعید در گذشتند، وجه مشترک دیگری نیز داشتند: هر دو پس از گذشت ۵ سال از ورودشان به صحنه سیاسی ایران تاجگذاری کردند (احمدشاه در ۱۲ سالگی در ژوئیه ۱۹۰۹ م به پادشاهی رسید و در ژوئیه ۱۹۱۴ م همزمان با آغاز جنگ جهانی اول تاجگذاری کرد و رضاشاه که در اوایل ۱۹۲۱ م به قدرت دست یافت در سال ۱۹۲۶ م تاج شاهی بر سر گذاشت). رضاشاه پیرترین پادشاه و احمدشاه جوانترین پادشاه در این دوره بوده‌اند. احمدشاه کمتر از بقیه نیز زندگی کرد و در واقع جوانمرگ شد.

از میان شاهانی که در این دوره بر تخت سلطنت تکیه زدند، نخستین شاه یعنی محمدعلی شاه قاجار مدت شانزده سال در تبعید دوام آورد و نهضت جمهوری خواهی سردار سپه را نیز در آخرین روزهای حیاتش از دور ناظر بود. ولی مدت تبعید آخرین شاه یعنی محمدرضاشاه ۱/۵ سال بیشتر طول نکشید. با این همه او نیز انتخاب نخستین رئیس جمهور اسلامی ایران را در آخرین ماههای زندگی خود از دور دید. بدین ترتیب می‌توان گفت که محمدعلی شاه (که در میان آخرین شاهان دارای کمترین دوره سلطنت بوده) بیشترین سالهای تبعید را سپری کرده و محمدرضاشاه (که بیشترین مدت سلطنت را داشته) کمترین مدت تبعید را سپری کرده است.

گرچه نکات مشترک میان احمدشاه و محمدرضاشاه یعنی آخرین شاهان قاجار و پهلوی اندک است اما می‌توان یادآور شد که هر دو بلافاصله پس از انتصاب آخرین نخست‌وزیران خود (رضاخان و شاپور بختیار) برای همیشه ایران را ترک کرده‌اند و علاقه بسیار آنان به محیط غرب و زندگی به سبک غربی که یکی از خصوصیات و در عین حال بزرگترین تضادهای زندگی‌شان بوده نقش بزرگی در ضعف و کنار رفتنشان از صحنه سیاست بازی کرده است (مسافرت اول احمدشاه به خارج ده ماه و سفر دوم وی یک سال طول کشید و از ۶ سال پیش از مرگ نیز در خارج از کشور به سر می‌برد). خصوصیتی که برای احمدشاه ذکر شده کم و بیش در مورد محمدرضاشاه نیز صادق است. می‌گویند:

... به تعالیم اسلامی ایمان داشت اما نماز نمی‌خواند و روزه نیز نمی‌گرفت. شکار و بازی بیلیارد و تنیس را دوست می‌داشت. به موسیقی کلاسیک عشق فراوان نشان می‌داد. ترسو و محتاط و تودار و محیل و سرنگهدار بود. بالفطره ممسک و در فکر گرد آوردن زرو و سیم بود... از راه بازی بورس و خرید و فروش طلا ثروت قابل ملاحظه‌ای اندوخت^۶.

مقایسه رجال بلندمرتبه در این دوره نیز خالی از لطف نیست. در این مدت افراد متعددی به صدارت یا نخست‌وزیری رسیدند که البته همه نقش موثری در صحنه سیاسی ایران بازی نکردند. آنها به مقامی منصوب شدند که قبل از دوره ۷۲ ساله در تاریخ ایران سابقه نداشت. زیرا در عین حال که می‌بایست مطیع فرمان شاه باشند، در مقابل مجلس نیز دارای مسئولیت بودند و اجرای این نقش، بخصوص در ادواری که مجلس فرمایشی نبود، بسی دشوار می‌نمود.

در این دوره برای نخستین بار یک روزنامه‌نگار (سید ضیاء‌الدین طباطبائی) و یک مجتهد (صدرالاشرف) و یک نظامی (رضاخان میرپنج) به ریاست وزراء منصوب و سه نظامی دیگر نیز بعداً در این مقام شاغل شدند (رزم‌آراء، زاهدی، ازهاری). در این مدت جمعاً شش نخست‌وزیر یا رئیس‌الوزراء از جمله سه نفر در مسجد و دو نفر جلوی مجلس شورای ملی با سلاح گرم ترور شدند. اولین آنها اتابک اعظم بود که صدارت سه نسل متوالی از پادشاهان قاجار را بر عهده داشت و ترور او در نخستین سال این دوره صورت گرفت و پس از آن شش نخست‌وزیر دیگر یعنی مشیرالسلطنه، هژیر، رزم‌آراء، علاء، منصور و بختیار نیز ترور شدند (که البته ترور مشیرالسلطنه و علاء ناموفق بود). بختیار تنها نخست‌وزیری بود که با سلاح سرد و در خارج از کشور ترور شد و قتل وی تعداد نخست‌وزیرانی را که بعد از صدارت کشته شدند به سه نفر رسانید (هژیر، هویدا، بختیار). در این دوره سه نخست‌وزیر (سهیلی، مصدق، هویدا) محاکمه شدند. سهیلی تبرئه شد؛ مصدق زندانی و سپس تبعید شد و هویدا (بعنوان اولین نخست‌وزیر) به جوخه اعدام سپرده شد. تنها نخست‌وزیری که (پس از دوره صدارت) خودکشی کرد سبهدار تنکابنی بود.

از نظر طول دوره صدارت یا نخست‌وزیری، اتابک اعظم جمعاً با ۱۳/۵ سال در صدر جدول رجال اخیر ایران قرار دارد^۲. بعد از وی نوبت به «امیرعباس هویدا» می‌رسد که حدود ۱۲/۵ سال بطور پیوسته مقام نخست‌وزیری را داشته است.

این دو نه تنها از نظر طول دوره صدارت به هم نزدیک بودند، بلکه از نظر خانوادگی، فردی و عقیدتی و سرنوشت اشتراکات زیادی داشتند که جا دارد مورد بررسی قرار گیرد. همین قدر باید گفت که مسلماً یکی از علل باقی ماندن بلند مدت آنان در مقام نخست‌وزیری یا صدارت اطاعت بی‌چون و چرای ایشان از «قبیله عالم» و «آریامهر» بوده است. بعد از اتابک و هویدا، مقام سوم از نظر طول مدت صدارت در این دوره از آن مهدیقلی

هدایت (مخبر السلطنه) است که شش سال و نه ماه در این مقام باقی ماند و پس از آن باید از محمودجم و منوچهر اقبال نام برد که به ترتیب چهار سال و سه سال و نیم سال نخست‌وزیر بوده‌اند. وثوق‌الدوله (در نوبت دوم)، سردار سپه، قوام السلطنه (در نوبت چهارم)، فروغی (در نوبت دوم)، دکتر مصدق و سرلشگر زاهدی نیز هر یک کم و بیش حدود دو سال در مقام ریاست وزراء و نخست‌وزیری قرار داشته‌اند. کوتاهترین مدت صدارت از آن دکتر شاپور بختیار (یک ماه و شش روز) و سلطانعلی خان وزیر افخم (یک ماه و نیم) و عبدالحسین میرزا فرمانفرما (۲ ماه) بوده است.

تنها نخست‌وزیری که مقام فرماندهی کل قوا را نیز (از ۲۴ بهمن ۱۳۰۳ ش) در اختیار گرفت سردار سپه بود که از این نظر در تاریخ ایران مشابه ندارد. بعلاوه، او اولین و آخرین نخست‌وزیری بود که در طول تاریخ ایران به پادشاهی رسید و مدتی هم صحبت ریاست جمهوری اش در میان بود. مهم‌ترین عامل معروفیت نخست‌وزیران این دوره سیاست خارجی آنان بوده است. به عبارت دیگر، موضع‌گیری آنان در برابر قدرتهای بزرگ، عامل معروفیت و شهرتشان شده است. از این میان می‌توان به وثوق‌الدوله، قوام السلطنه، رزم‌آراء، مصدق، امینی و منصور اشاره کرد که در واقع بدین علت معروفیت و شهرت پیدا کردند که نامشان با یک قرارداد یا موضع‌گیری له یا علیه کشورهای دیگر گره خورده است. در این دوره میرزا حسن مستوفی‌الممالک شش بار، قوام السلطنه پنج بار و میرزا حسن پیرنیا (مشیرالدوله) چهار بار به صورت متناوب به صدارت منصوب و دو برادر (وثوق‌الدوله و قوام السلطنه) و چهار پدر و پسر (مشیرالدوله‌ها، منصورها، مستوفی‌ها و علاء) صاحب این مقام شدند. هژیر، علاء، علم و هویدا نخست‌وزیرانی بودند که بعد از صدارت به وزارت دربار منصوب شدند.

هژیر و هویدا تقریباً سرنوشت مشابهی داشتند: ظاهرأ مالی نیندوختند و هر دو به تجرد علاقه داشتند.

جوان‌ترین نخست‌وزیر دوره مشروطه سید ضیاء‌الدین طباطبائی بود که در ۳۲ سالگی بدین سمت منصوب شد. او و شاپور بختیار تنها نخست‌وزیرانی بودند که بدون کسب مقام وزارت به صدارت رسیدند. البته دو نخست‌وزیر ارتشی یعنی «رزم‌آراء» و «ازهاری» هم بدون احراز سمت وزارت به این مقام منصوب شدند.

در حال حاضر هیچ خیابانی به نام نخست‌وزیران سابق ایران نیست. معلوم نیست که خیابان هدایت هم به نام مخبر السلطنه نخست‌وزیر رضاشاه نامگذاری شده باشد؛ چنان که خیابان تنکابن را نباید به نام سبهدار تنکابنی به حساب آورد ولی به تازگی پس از گذشت حدود یکصد

و بحران وارد شد که تا پس از انقلاب اسلامی یعنی تا نیمه دوم سال ۱۳۶۰ شمسی ادامه یافت. نقطه پایان این دوره را باید در همین تاریخ یعنی حدود سه سال پس از خروج شاه از کشور به حساب آورد. در این هنگام بود که بسیاری از پرونده‌هایی که هنوز مفتوح بود از جمله: مصدق، نفت، رژیم سلطنت، قانون اساسی مشروطه، فعالیت‌های حزبی، تروریسم، کودتا و... بسته شد و ملت ما توجه خود را به جنگی که از یک سال پیش در مرزهای غربی‌اش آغاز شده بود معطوف کرد.

زیر نویس ها:

- ۱- طلوعی، محمود. پدر و پسر. ص ۳۴۳.
- ۲- طلوعی. همان مأخذ. ص ۶۱۱.
- ۳- سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی، جمهوری اسلامی. ۷۶/۸/۵. ص ۱۵.
- ۴- هدایت، مهدیقلی. خاطرات و خطرات. ص ۳۹۶.
- * دوروحانی دیگر نیز در این دوره اعدام شدند که عبارت بودند از: تقه‌الاسلام تبریزی (در عاشورای ۱۳۳۰ ق) (توسط روسها) و سید مجتبی نواب صفوی (در سال ۱۳۳۴ ش). و دوروحانی دیگر نیز توسط نیروهای دولتی به قتل رسیدند: شیخ محمد خیابانی (در سال ۱۲۹۹ ش) و سیدحسین مدرس (در سال ۱۳۱۶ ش)
- ۵- اتفاقاً یکی از نکاتی که مصدق قبل از صدارت مرتباً در نطق‌های خود بر آن تاکید می کرد این بود که «چشم از انتظار سفید شد از بس (که) محاکمه رجال وطن فروش را ندید» (پدر و پسر - ص ۲۴۲).
- ۶- بامداد، مهدی. تاریخ رجال ایران. ج ۱. ص ۸۹.
- ۷- بامداد. همان مأخذ. ج ۳. ص ۴۴۲.
- ۸- طلوعی. همان مأخذ. ص ۴۵۶.
- ۹- فصلنامه تاریخ معاصر ایران. شماره ۱ سال ۱، ص ۳۰۴.
- ۱۰- خاطرات و سفرنامه آبرونساید. ص ۵۱-۵۲.
- ۱۱- طلوعی، همان مأخذ. ص ۷۶۳.
- ۱۲- امین‌السلطان در سال ۱۳۰۶ ق به سمت وزیر اعظم دربار ناصری و از سال ۱۳۱۰ ق تا ۱۳۱۴ ق به سمت صدراعظم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و نیز از ۱۳۱۶ ق تا ۱۳۳۱ ق مجدداً صدراعظم مظفرالدین شاه و در سال ۱۳۲۵ ق به مدت ۵ ماه رئیس‌الوزرای محمدعلی شاه قاجار بوده است. احتساب مدت صدارت وی از سال ۱۳۰۶ ق که وزیر اعظم و عملاً شخص دوم مملکت شد صورت گرفته است.

سال از ترور امین‌السلطان در خیابان فردوسی و نبش کوچه‌ای که قبلاً «اتابک» نام داشت مسجدی به نام «امین‌السلطان» برپا گردیده است. مسجد دیگری نیز در خیابان امیریه به نام مسجد مشیرالسلطنه معروف بوده که امروزه اسم آن را عوض کرده‌اند.

مسجدی نیز در بزرگراه آیت... کاشانی به نام مسجد «نظام مافی» خوانده می‌شود که ظاهر آبه نام نظام‌السلطنه مافی نخست‌وزیر دوران احمدشاه نامگذاری شده است.

با توجه به اینکه کابینه میرزا ناصرالله خان مشیرالدوله که حدود ۸ ماه حکومت کرد زیر بار تصمیمات مجلس نمی‌رفته و وزیران، خود را مسئول مجلس نمی‌دانستند، لذا آن را در شمار دولت‌های مشروطه نیاورده‌اند و سلطانعلی خان وزیر افخم نیز که حدود یک ماه و نیم پس از وی زمام امور را در دست داشت رسماً عنوان «رئیس‌الوزراء» نداشت ولی عملاً این وظیفه را انجام می‌داد. با این حساب، اگر علی‌اصغر خان امین‌السلطان را اولین «رئیس‌الوزراء» یا «نخست‌وزیر» دوره مشروطه به حساب آوریم متوجه می‌شویم که اولین و آخرین نخست‌وزیران این دوره (اتابک اعظم و شاپوربختیار) ترور شده و جان باخته‌اند؛ چنان که اولین و آخرین رؤسای مجلس شورا در این دوره (صنیع‌الدوله و جوادسعید) نیز سرانجام ترور یا تیرباران شده‌اند و این یکی از نکات شگفت‌انگیز این دوره از تاریخ ایران است.

نکته شگفت‌انگیز دیگر در ترور نخست‌وزیران این دوره این است که سه نخست‌وزیر مقتول در ترورها همگی نام «علی» داشته‌اند: «علی‌اصغر خان اتابک»، «حاجیعلی رزم‌آراء» و «حسنعلی منصور». در عین حال «عبدالحسین هژیر» و «حسین‌علاء» نیز که هدف اصابت گلوله واقع شدند هر دو نفر با نام مقدس «حسین» نامیده می‌شدند.

در این دوره برای نخستین بار قانوناً و رسماً امکان نیابت سلطنت ایران برای همسر شاه به وجود آمد (اگرچه موردی برای آن پیش نیامد) و یک زن نیز برای نخستین بار به مقام وزارت دست یافت (فرخ‌رویارسا). همچنین برای اولین بار در طول تاریخ ایران، در زمان سلطنت رضاشاه رهبر یک کشور خارجی یعنی امان‌الله خان پادشاه افغانستان از ایران دیدار نمود.



آنچه گذشت مروری بود بر ویژگی‌هایی که تاریخ معاصر ایران را از بقیه تاریخ این سرزمین جدا می‌کند. بدون شک این ویژگی‌ها اثرات سرنوشت‌ساز بر تحولات این دوره برجای گذاشته است. بطور کلی می‌توان گفت که با انقلاب مشروطه کشور ما به دوره‌ای طولانی از تشنج